گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید حسین علیزاده از شهدای لشکر فاطمیون که بهمن سال ۹۶ به شهادت رسید

حسین برای من پدری کرد و من برای بچه‌هایش

■ صغری خیل‌فرهنگ

«مهدیه» و «محمد طاها» دو یادگار شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون حسین علیزاده هستند. پدرشان از پیشکسوتان لشکر فاطمیون بود که در روزهای آغازین جنگ در سوریه، راهی آنجا شد. حسین علیزاده چهار سال مداوم در جبهه مقاومت حضور داشت. روزهای پرالتهاب و سختی را گذراند، اما لحظه‌ای از اراده و عزمش برای دفاع از حرم دست نکشید و هر روز قوی‌تر و مصمم‌تر بندهای پوتینش را می‌بست و راهی می‌شد. کمی بعد همسرش به خاطر حضور پی‌درپی حسین در جبهه مقاومت از او جدا شد و حالا سرپرستی دو یادگار شهید بعد از شهادت پدرشان و فوت مادر بزرگ‌شان برعهده مهدی عموی بچه‌هاست. گفت‌وگوی ما را با مهدی علیزاده، برادر شهید پیش‌رو دارید.

فرزندان شهید علیزاده به همراه عموی‌شان (برادر شهید)

چه زمانی به ایران مهاجرت کردید؟

والدین‌مان حدود ۴۰ سال پیش به ایران مهاجرت کردند. بنابر این ما در ایران متولد شدیم. از زمانی که به یاد دارم پدرم در کوره‌های آجرپزی مشغول به کار بود. بزرگ‌تر که شدیم ما هم به او کمک می‌کردیم. پدرم از همان روزها کسب رزق حلال برای تأمین مایحتاج خانواده را از میان گدازه‌های آتش کوره‌خانه‌ها به ما آموخت و بسیار ما را به عمل صالح سفارش می‌کرد. مادرم هم بانویی نمونه بود که روی تربیت ما حساس بود. بعد از فوت پدر در سال ۱۳۹۰، مادر بود که در نهایت ایثار و از خودگذشتگی بچه‌ها را سر و سامان داد. برای ما هم پدر بود و هم مادر. در هر شرایطی و هر موقعیتی از ما حمایت می‌کرد. مادر خیلی کارها در زندگی انجام می‌داد که تأثیر زیادی در زندگی ما داشت. متأسفانه تیر سال ۱۴۰۰ مادرمان را هم از دست دادیم.

چند خواهر و برادر هستید؟

ما هفت خواهر و برادریم. چهار برادر و سه خواهر. حسین متولد ۱۳۶۲بود. ایشان ۱۰ سالی از من بزرگ‌تر بود. متأهل بود و در حال حاضر دو فرزند از ایشان به یادگار مانده است. زمان شهادت برادرم دخترش مهدیه ۹ سال و پسرش محمد طاها هفت سال داشتند.

غیر از حسین رزمنده دیگری در جبهه مقاومت از خانواده شما حضور داشت؟

بله، داماد خواهرم حمید احسانی جزو اولین نفراتی بود که در ابتدایی‌ترین روزهای جنگ سوریه به منطقه اعزام شد و به شهادت رسید. شهادت حمید و اعزام پی در پی دوستان حسین به سوریه بهانه‌ای شد تا او هم راهی شود. حسین پای صحبت‌ها و خاطرات بچه‌ها می‌نشست و اوضاع و احوالات سوریه را مورد بررسی قرار می‌داد تا در نهایت تصمیم گرفت لباس جهاد بر تن کند. حسین برای اولین‌بار سال ۱۳۹۲ به سوریه اعزام شد. شنیدن حرف‌های شهید حمید، حسین را به ذوق آورده بود.

خانواده مخالفتی با حضورشان نداشتند؟

چرا، هم مادرم و هم همسرشان با او مخالفت کردند، اما حسین از تصمیمش دست برنداشت. طوری با مادرم صحبت کرد که رضایت ایشان را جلب کرد. حسین برای مادرم از صبوری حضرت زینت(س) گفت و مادر را راضی کرد. بعد از رضایت مادر، همسرشان هم راضی شد و گفت «وقتی مادرتان راضی است، من صحبتی ندارم و موافق هستم.» اما یک سال بعد از اعزام حسین به جبهه مقاومت و تردد ایشان به منطقه، مخالفت‌های همسرش دوباره شروع شد و از برادرم حسین جدا شد. همسر برادرم بارها و بارها از حسین خواست که دیگر به منطقه نرود و خودش را درگیر جنگ نکند و همراه او به کشورهای اروپایی مهاجرت کند، اما حسین نپذیرفت. او راه خودش را انتخاب کرده بود. حسین بچه معتقدی بود.

برادرتان چند بار به جبهه اعزام شد؟

قبلش بگویم وقتی حسین از اعزام اول برگشت، مادر مجدداً به ایشان گفت نرو! همان یک بار کافی است. حسین آقا به مادر گفت شما در ایران امنیت دارید. ناموس‌مان اینجا در امان است و راحت زندگی می‌کنید. خودم هم ابتدا می‌گفتم چرا ما برویم؟ ما که مسئولیتی نداریم! به ما ربطی ندارد، اما وقتی رفتم و همه آنچه را باید دیدم، نظرم عوض شد. حسین از سال ۱۳۹۲ تا سال ۱۳۹۶ مدام در منطقه حضور داشت. در این چهار سال زمانی را که در سوریه گذراند، بیش از مدتی بود که در کنار ما و در مشهد سپری کرد. در این مدت بارها مجروح و در بیمارستان بستری می‌شد، اما به ما حرفی نمی‌زد تا نگران نشویم. حسین هر زمان که از سوریه به مشهد می‌آمد، نهایت ۱۰ تا ۱۵روز پیش ما بود. ایشان هر لحظه بی‌تاب بازگشت به منطقه بود. می‌گفتم داداش چرا اینقدر شوق داری که برگردی؟ می‌گفت مهدی جان! سوریه قطعه‌ای دیگر از این دنیای خاکی است. گویی حرم حضرت زینب (س) از کره زمین جدااست. وقتی وارد حرم بی‌بی زینب(س) می‌شوی، انگار وارد بهشت شده‌ای که ناپیداست و انتهایی ندارد.

باز هم با خودم گفتم شاید حسین به خاطر اینکه همراه بچه‌هاست، از این صحبت‌ها می‌کند. تا اینکه سال ۹۴ من به همراه مادرم به سوریه و زیارت عمه سادات رفتیم. آنجا بود که حسین آقا را درک کردم و گفتم حسین جایی قدم گذاشته و مجاهدت می‌کند که ارزش بسیاری دارد.

برادرتان از جبهه چه خاطراتی برای‌تان تعریف می‌کرد؟

خودم خیلی مشتاق بودم از آنجا بیشتر بدانم. حسین هم تا حدودی که می‌توانست برایم تعریف می‌کرد. می‌گفت حال و هوای خاصی در میان بچه‌ها و در جبهه مقاومت حکمفرماست. معنویاتی که من از شرح آن عاجز هستم. باید بیایی و ببینی. هر چه من بگویم شما نمی‌توانید آن را به خوبی حس کنید. وقتی او از شجاعت بچه‌های فاطمیون صحبت می‌کرد من مات می‌ماندم. می‌گفت وقتی می‌خواهیم عملیات کنیم، بچه‌ها با جان و دل وارد کارزار می‌شوند و می‌جنگند تا منطقه را آزاد کنند. بچه‌های فاطمیون به عشق حضرت زینب (س) و امام حسین (ع) مجاهدت می‌کنند. همین اعتقادات از آنها نیروهای قوی می‌سازد که در اکثر هجوم‌ها فاتح میدان می‌شوند.

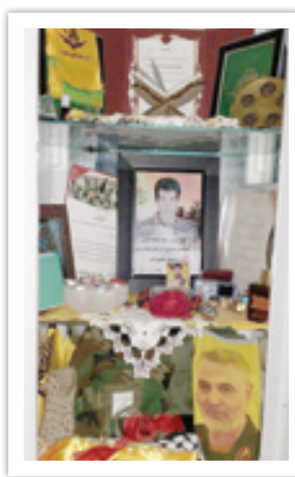

> حسین حدود ۱۱ سال از من بزرگ‌تر بود. برای من پدری کرد. نه‌تنها برادر که دوست و رفیقم بود. آدمی بود که هر چه از خوبی‌هایش و خلقیاتش بگویم کم گفته‌ام. من با او بسیار راحت بودم. حسین خیلی ذوق شهادت داشت. به نیت شهادت لباس جهاد بر تن کرد. رفقا و همرزمانش می‌گفتند وقتی می‌خواستیم به عملیات برویم، حسین از همه زودتر حاضر می‌شد

گفتید حسین آقا خیلی از شما بزرگ‌تر بود، چه رابطه برادری بین‌تان حاکم بود؟

حسین حدود ۱۱ سال از من بزرگ‌تر بود. برای من پدری کرد. نه‌تنها برادر که دوست و رفیقم بود. آدمی بود که هر چه از خوبی‌هایش و خلقیاتش بگویم کم گفته‌ام. من با او بسیار راحت بودم. حسین خیلی ذوق شهادت داشت. به نیت شهادت لباس جهاد بر تن کرد. رفقا و همرزمانش می‌گفتند وقتی می‌خواستیم به عملیات برویم، حسین از همه زودتر حاضر می‌شد. گاهی با هم می‌نشستیم و گوشی‌اش را که نگاه می‌کردم. همرزمان و دوستانی را به من معرفی می‌کرد که به شهادت رسیده بودند. می‌گفت من از این بچه‌ها عقب افتادم. من از قافله شهدا جا ماندم. خیلی از شهادت صحبت می‌کرد و دلتنگ شهادت بود. الحمدالله در نهایت هم به خواسته قلبی‌اش رسید.

نحوه شهادت حسین آقا چطور بود؟

به ما گفتند که ایشان در مرز عراق و سوریه در منطقه بوکمال به شهادت رسیده است. گویا آن منطقه را داعش در اختیار گرفته و محاصره می‌کند. بچه‌های فاطمیون برای رهایی منطقه از دست تکفیری‌ها درخواست نیروی پشتیبانی می‌کنند تا منطقه را از دست‌شان آزاد کنند. حسین و فرمانده‌شان که قبل از آن به سمت همان منطقه حرکت کرده و آماده‌باش بودند در جریان اتفاق اخیر نبودند. برای همین به محض اینکه وارد خاکریز می‌شوند در محاصره داعش قرار می‌گیرند. داعش تا می‌خواهد به سمت خودروی حسین و فرمانده‌شان شلیک کند، حسین از خودرو پیاده می‌شود و یک تیر به قلبش اصابت می‌کند. حسین در ۵ بهمن ماه ۹۶ به شهادت رسید و همین چند روز پیش بود که مراسم چهارمین سالگرد شهادتش برگزار شد. ما یک ماه بعد از شهادتش از موضوع مطلع شدیم. رفقا و دوستانش می‌دانستند که ایشان به شهادت رسیده است، اما به خواست مسئولان در جریان قرار نگرفتیم. ابتدا پیکر برادرم دو روزی به دست داعشی‌ها افتاده بود تا اینکه بچه‌های حزب‌الله به آن منطقه هجوم می‌برند و پیکرها را از دست‌شان خارج می‌کنند. یک ماه بعد رفقای حسین از سوریه با ما تماس گرفتند و گفتند از حسین خبر دارید؟ آمده مرخصی؟ گفتیم نه هنوز نیامده. بعد در ادامه صحبت‌هایشان به ما فهماندند که حسین شهید شده است و منتظر باشید تا پیکر ایشان برگردد. کمی بعد از مسئولان فاطمیون به منزل ما آمدند و خبر شهادت حسین را به ما دادند. ما از مشهد پیگیر پیکر حسین شدیم. خواهرزاده‌ام به نام علی‌اصغر انصاری از شهدای مدافع حرم مفقودالاثر بود. پدرش خیلی پیگیر کارهای ایشان بود و ایشان هم در همین اثنا متوجه شهادت حسین شده بود. در نهایت پیکر حسین به دست ما رسید و ما مراسم خاصی هم برایش برگزار و پیکرش را در بهشت رضای مشهد تدفین کردیم.

مادرتان وقتی خبر شهادت برادرتان را شنید چه عکس‌العملی نشان دادند؟

دادن خبر شهادت برادرم به مادر خیلی برای ما سخت بود. ما تصور می‌کردیم که مادر با شنیدن خبر شهادت حسین به هم بریزد و بی‌تابی کند، اما ایشان وقتی خبر شهادت دردانه‌اش را شنید خیلی صبورانه برخورد کرد. حالا او بود که به ما و خانواده آرامش می‌داد و تسکین دردمان می‌شد. ما این را از مادر انتظار نداشتیم. گویی داغی ندیده بود. شاید یکی از دلایل آرامش مادر در آن روزهای سخت خوابی بود که از حسین دیده بود. برادرم در خواب به مادر گفته بود گریه و بی‌تابی نکنید؛ من جایی هستم که هر کسی آرزویش را دارد. البته بعد از شهادت داماد خواهرم شهید حمید احسانی و خواهرزاده‌ام علی‌اصغر انصاری، خانواده ما مورد لطف حضرت زینب (س) قرار گرفته و صبورتر شده بود و ما بعد از آن با شهادت حسین راحت‌تر کنار آمدیم.

وضعیت بچه‌های حسین آقا بعد از شهادت پدرشان چه شد؟

زمانی که مادرم به رحمت خدا رفت، از طرف سپاه تماس گرفتند و گفتند باید یک قیم قانونی برای بچه‌ها معرفی کنید. برای همین من خودم تصمیم گرفتم که قیم قانونی بچه‌ها شوم. این برای من افتخار است که بچه‌های برادرم در کنارم هستند. من با این راه می‌توانم دین خودم را به برادرم ادا کنم. برادری که سال‌ها برای من پدری کرد.

> زمانی که مادرم به رحمت خدا رفت، از طرف سپاه تماس گرفتند و گفتند باید یک قیم قانونی برای بچه‌ها معرفی کنید. برای همین من خودم تصمیم گرفتم که قیم قانونی بچه‌ها شوم. این برای من افتخار است که بچه‌های برادرم در کنارم هستند

یادکرد

شهید قاجاریان در جبهه دفاع از حرم

خاطراتی از مدافع حرم شهیدسردار محسن قاجاریان به مناسبت سالروز شهادتش در ۱۴ بهمن ۱۳۹۴

سرداری که همنشین محرومان و مستمندان بود

■ غلامحسین بهبودی

سردار شهیدمحسن قاجاریان، فرمانده تیپ ۲۱ امام رضا(ع) بود که ۱۴ بهمن‌ماه ۱۳۹۴ در جریان آزادسازی دو شهرک نبل و الزهرا به شهادت رسید. قاجاریان از نسل رزمنده‌های دفاع‌مقدس بود که با احساس مسئولیت نسبت به تداوم خط جهاد، خود را به جبهه سوریه رساند و آنجا آسمانی شد. نکته جالب توجه در زندگی شهید قاجاریان توجه او به مقوله محرومیت‌زدایی بود. بر همین اساس خاطراتی از زبان مجتبی قاجاریان، فرزند شهید تقدیم حضورتان می‌کنیم.

■ **پدر تمام عیار**

بابا در خانه یک پدر تمام‌عیار بود. اثری از یک فرمانده نظامی نداشت. لباس سبز پاسداری را که از تن خارج می‌کرد، می‌شد یک پدر تمام‌عیار و با همه بچه‌ها و اقوام گرم می‌گرفت. خیلی از مواقع پیش می‌آمد ایشان در جمع فامیل‌ها یا خانواده، با یک کودک طوری صحبت می‌کرد و گرم می‌گرفت که دیگران باور نمی‌کردند او یک سردار نظامی است و سمت فرماندهی دارد. پدرم با عموم مردم و خصوصاً مستمندان هم مهربان بود و همه او را به مردمداری می‌شناختند.

■ **روستاهای محروم**

یکی از خصوصیات شاخص شهید، توجه به مسئله روستاهای محروم اطراف نیشابور بود. خیلی وقت‌ها پیش می‌آمد به روستای دورافتاده‌ای می‌رفت تا در یادواره شهدای‌شان شرکت کند. حتی اگر این یادواره برای تجلیل از یک شهید بود، ایشان بعد از ساعت اداری خودش را به آن روستا می‌رساند و در یادواره شرکت می‌کرد. من هم گاهی همراه ایشان می‌رفتم. اهتمامش به کار و احساس مسئولیت باعث می‌شد کارهایی مثل شرکت در مراسم و یادواره‌ها را بعد از ساعت کاری انجام دهد تا خللی به کارش وارد نیاید. در حالی که می‌توانست در همان ساعات کاری برود و زودتر به خانه برگردد. برای همین کمتر در خانه بود و ما خیلی ایشان را نمی‌دیدیم، اما در همان زمان کوتاه جبران نبودن‌هایش را می‌کرد و باعث می‌شد ما مهر پدری را به خوبی درک کنیم.

■ **محرومیت‌زدایی**

در تداوم توجهی که شهید قاجاریان به روستای محروم داشت، ایشان سعی می‌کرد تا حتی‌الامکان به مشکلات چنین روستاهایی رسیدگی کند. یک نمونه‌اش فعالیت‌های محرومیت‌زدایی ایشان در روستای عطائیه از توابع کاشمر بود. این روستا در یک منطقه بیابانی قرار دارد که به دلیل وسعت و شرایط اقلیمی اطرافش غالباً برای رزمایش‌ها استفاده می‌شود. پدرم در یکی از همین رزمایش‌ها با اهالی روستای عطائیه آشنا شده و عمق محرومیت‌های این روستا را درک کرده بود. پیرزنی در آنجا بود که به قول پدرم خانه‌اش از شدت فرسودگی به بادی بند بود. شهید قاجاریان با هزینه شخصی خودش خانه پیرزن را تعمیر کرد. یک‌بار من همراه پدرم به روستای عطائیه رفتیم. مهمان خانواده‌ای شدیم که در نهایت فقر به سر می‌بردند. دو دختر کم‌توان ذهنی داشتند. پدرم شخصاً از جا برمی‌خاست تا آنها را در امر پذیرایی کمک کند. وقتی از خانه خارج شدیم، زد زیر گریه. گفتم چرا گریه می‌کنید؟ گفتند وقتی داخل خانه بودیم متوجه شدم غذای آنها نان خشکی است که در یک کاسه خرد کرده و با کمی بادمجان همراهش صرف می‌کنند. احساس کردم ما بیشتر از این دیدارها و کمک‌ها نسبت به چنین افرادی مسئول هستیم. شهید قاجاریان همان نظامی سخت‌گیر و منضبطی بود که اینطور برای فقر یک خانواده محروم روستایی گریه می‌کرد. ایشان از اموال شخصی‌اش برای چنین خانواده‌هایی هزینه می‌کرد و در بین فامیل و آشناها اعلام کرده بود هر کسی قصد کار خیر دارد، به مردم این روستا کمک کند. همین قلب مهربان و روحیه ایثارگری باعث شد تا پدرم پس از سابقه طولانی حضورش در جبهه‌های دفاع‌مقدس، دوباره رخت رزم به تن کند و این‌بار به جبهه سوریه برود. ایشان موقع اعزام به سوریه مویی سفید کرده بود. هیچ کسی هم انتظار نداشت که او بعد از سال‌ها حضور در دفاع‌مقدس، دوباره به شرایط جنگی برگردد، اما پدرم خودش خواست و رفت و عاقبت، شهادت مزد سال‌ها جهاد خالصانه‌اش شد.

> پدرم در یکی از همین رزمایش‌ها با اهالی روستای عطائیه آشنا شده و عمق محرومیت‌های این روستا را درک کرده بود. پیرزنی در آنجا بود که به قول پدرم خانه‌اش از شدت فرسودگی به بادی بند بود. شهید قاجاریان با هزینه شخصی خودش خانه پیرزن را تعمیر کرد

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۴۱۶

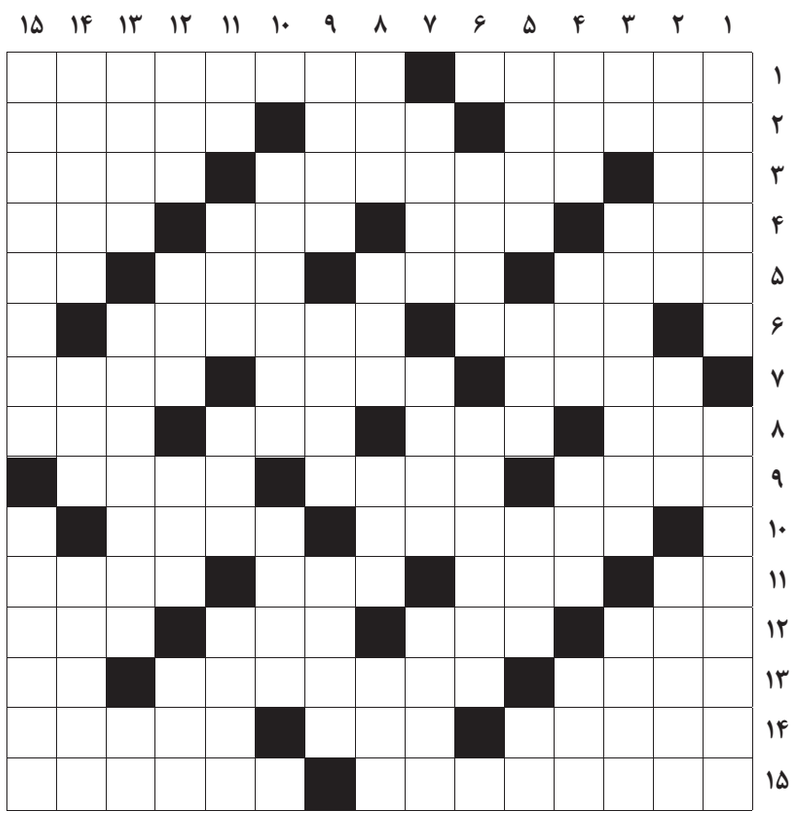

از راست به چپ

■ ۱- شاعر قرن ششم که آرامگاه وی در مقبره الشعرای تبریز است- کشور بوداپست ■ ۲- قطعی برای کتاب- روش؛ شیوه- موسیقیدان عصر خسرو پرویز ■ ۳- حرف بدون رودربایستی- توضیح خواستن گروهی از نمایندگان از وزیران یا یک وزیر در مجلس- یار عذرا ■ ۴- بزرگ ایل- کلاه شاهانه- کرکس- ضرورت توسعه اقتصادی ■ ۵- سخن بیهوده- کشته عزا و عروسی- کتاب انگلیسی زبان- سخن صریح ■ ۶- از جهات اصلی- ضروری‌ترین وعده غذایی ۷- چشم‌پزشک- تبرئه شده- املاک مورد بهره‌برداری سرداران قدیم ■ ۸- بم‌ترین صدای مرد در موسیقی- عددی که کمتر از واحد صحیح باشد.- رها و آزاد- فیلم آلفرد هیچکاک ■ ۹- ناروای شرعی- جناح لشکر- هدف تیر ■ ۱۰- سنگ سیاه- هدف و مقصود ■ ۱۱- تخم‌مرغ فرنگی- مهره شطرنج- بدیمن- سازمان پیمان آتلانتیک شمالی ۱۲- سرزنش و نکوهش- پرتگاه کوهستانی- صندلی تشریفاتی- ران شکسته ■ ۱۳- سوگ و عزا- گل آن آرام‌کننده اعصاب است- اسم آذری ■ ۱۴- بیماری زردی- از مواد لبنی- کشوری مسلمان شین در شرق آسیا ■ ۱۵- کشتی غرق شده جیمز کامرون- قسمتی از یک اثر نمایشی

از بالا به پایین

■ ۱- مهم‌ترین منبع تولید انرژی در طبیعت- شورترین دریاچه جهان ■ ۲- پاکان- جوهر بدن- مهنا ■ ۳- از مبطلات روزه- این شخص را شریک مال مردم می‌دانند- پرهیزگار ■ ۴- نظرات- پرنده سعادت- از حبوبات- بازنده شطرنج ■ ۵- نابود، عدم- سرند- توشه راه- رمق آخر ■ ۶- اندیشیدن- طولانی‌ترین رگ بدن ■ ۷- کشور نیامی- فرستاده شده- ورزش چمن و یخ ■ ۸- خالص- تصاحب به زور- پایتخت کشور فلاسفه- استخوان ران ■ ۹- برنا- الفبای نابینایان- عموی پیامبر که در غزوه احد به شهادت رسید ■ ۱۰- شعری که شاعر در بیان اوضاع و احوال بگوید- علت ■ ۱۱- رود فرانسوی- جایز و شایسته- یخ- از اختراعات ادیسون ■ ۱۲- محل پرتاب موشک- لقبی اشرافی در اروپا- سخن تب‌آلود- لوله تنفسی ■ ۱۳- موج دریا- طبقه سوم درباریان ساسانی که عبارت از قضات بودند- وارونه زل ■ ۱۴- سقف فقرا- حرکت کرم‌گونه- نماد عدالت در قانون ■ ۱۵- از موجوداتی که وجود عینی پیدا کرد ولی از مادر زاده نشد- ویزا

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک‌بار به کار روند.

		۴					۸	
۷					۵		۱	
		۹			۶		۳	
۳	۶		۵			۹		
			۴		۱	۲		
	۵		۲					
				۳	۹			
۸								۷
		۳	۶					۴

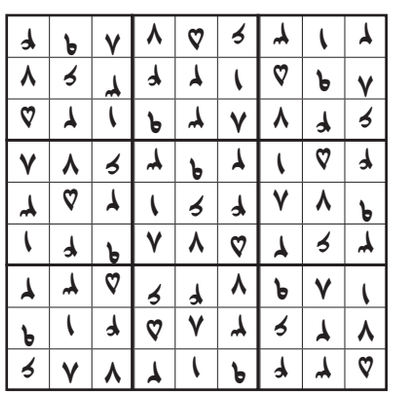

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۶۴۱۵